

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



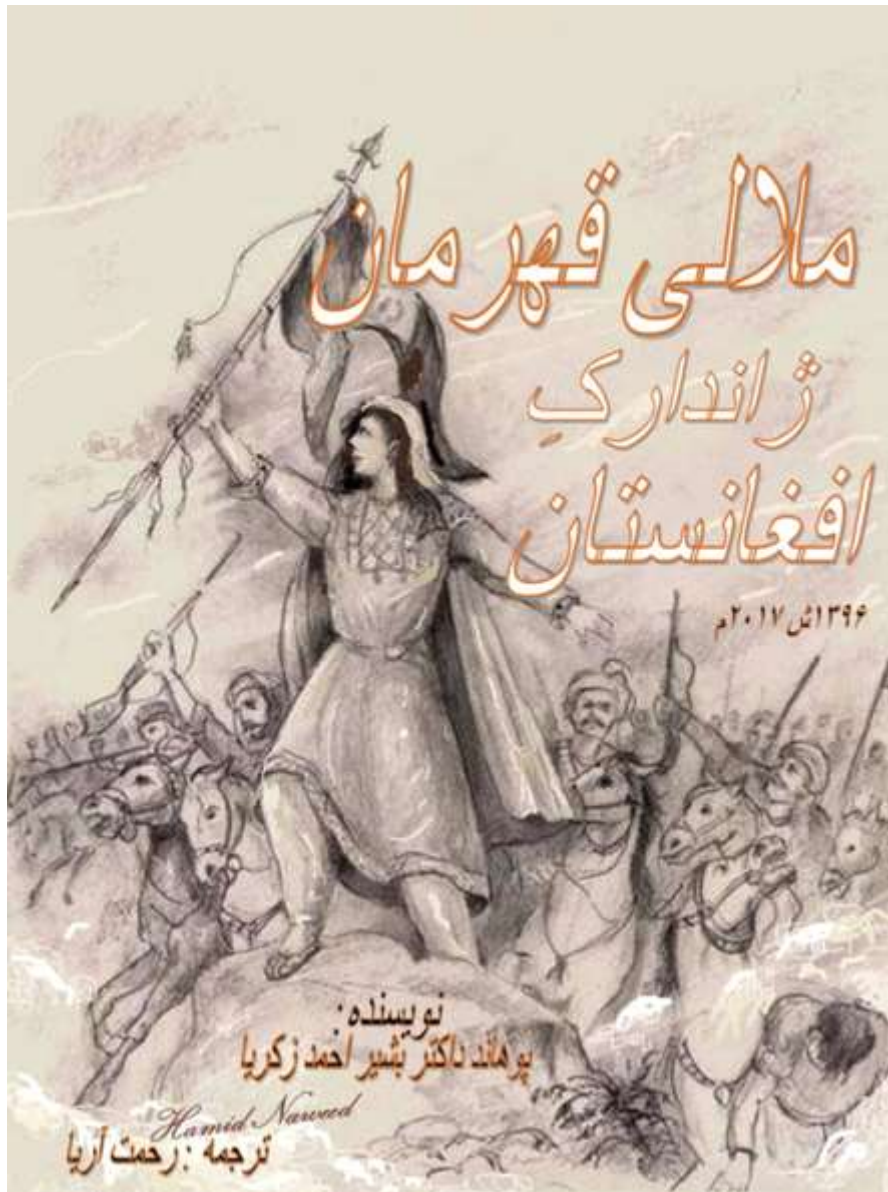
۲۰۱۸/۰۱/۰۱

پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

## ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان  
ناول تاریخی (قسمت اول بخش هفتم)



د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایبرلو مخکې په خیر و لولئ

## قسمت اول

### بخش هفتم:

دو روز بعد جک مرا به ستیشن خط ریل برد تا با من خدا حافظی کند. من واگون چپرکت دار<sup>1</sup> را از « گاغ دو ایست»<sup>2</sup> به جانب برلین گرفتم. کابین من تخت خواب دو منزله و تشناب نظیف داشت. همزمان به نشستم روی چوکی، مرد جوانی که وسط حدود سنین سی سالگی قرار داشت با بکس لباسهایش وارد کابین شد. وی تکت اش را بمن نشان داده و بزبان فرانسوی با لهجه درشت جرمنی گفت: من در این کابین همسفر شما استم<sup>3</sup>. دستم را دراز کرده و برایش دست دادم و خود را برایش معرفی کردم، «نام من سکات فیتزجرالد است و شما؟» خودش را با لهجه غلیظ جرمنی معرفی کرده گفت، « نام من رابرت منینگر<sup>4</sup> است.» گفتمش که من یک امریکائی استم و روانه سینت پیترزبورگ است و گفتم از دیدن تان خوشحالم. رابرت گفت نمیتواند به راحتی و صراحت به انگلیسی صحبت کند بناً ترجیح میدهد که به فرانسوی صحبت نماید. ریل ما ساعت نهم بجبه و سی دقیقه شام عزیمت کرد. هر دوی خود را راحت ساخته و بالاپوشها، نکتایی ها و کمی بعد تر بوتهای خود را کشیدیم. رابرت گفت که خیلی خوش است که درین سفر طولانی یک امریکائی را با خود دارد تا در باره جهان نوین از من بیشتر بیاموزد. در جواب اضافه کردم خوش خواهم شد که در باره مملکتش جرمنی نیز از او چیزی بیاموزم. حسب تصادف هر دوی ما همزمان خمیازه کشیدیم و بعد تبسم کردیم و متعاقباً فهقه خندیدیم. لباسهای خواب را به تن کردیم و یکه راست به چپرکتیهای خود رفتیم. از منزل پائین چپرکت دومنزله نجوا کنان گفتم، «صحبت خویشرا فردا هنگام صرف چای صبح ادامه میدهم. شب به خیر.»

در امتداد راه ما چندین ستیشن آمد و ریل حامل ما بدون تبدیل واگون یا ماشین، توقفهای کوتاه بخاطرگرفتن آب و ذغال کرد. مادامیکه صبح از خواب برخاستم ریل ما در حالت عبور از میان منطقه دهاتی و زراعتی نهایت سرسبز با چمنهای سبز و تپه های مملو از جنگلهای انبوه بود. چنین می نمود که زمین این مناطق منظمأ به کُرد های زراعتی خورد و کلان چنان تقسیم شده بود که شکل هندسی و برابری تقسیم زمین را مختل نکرده بود. خانه های دهاقین عمدتاً از چوب، خشت معماری سرخ و یکمقدار سنگ کاری به سبک باواریایی<sup>5</sup> «بایرن» اعمار شده بودند. شک نیست که دهاقین جرمن در مقایسه با بزرگران اکثریت کشور های اروپایی بلند ترین سطح زندگی را دارند. از امتداد دهلیز تنگ واگون ما سه واگون پائین تر خمیده و یک بغله تیر شدم. متوجه رابرت شدم که در گوشه وسط واگون غذا خوری نشسته و کافی خود را جرعه جرعه می نوشد. صبح به خیری را با تبسم و جبین های گشاده تبادل کردیم. با خنده حاکی از خوشحالی روبروی رابرت نشسته و گفتم، «شک ندارم که چوکی را برای من ریزرف کرده اید.» در جواب گفت، «برای چه کس دیگری البته که برای شما دوست خوبم<sup>6</sup> یعنی مارکوپولوی جهان نوین.» بعد از فرمایش جای صبح، بار دیگر خود را از لحاظ حرفه و پیشه بیشتر تر معرفی کردیم. رابرت بعد از پوره کردن یکونیم سمستر در علوم اجتماعی، بشر شناسی «انتروپولوژی»، سیاست و اقتصاد بخاطری به برلین عودت میکرد که وی استاد و مدرس در پوهنتون برلین بود، این پوهنتون یکی از قدیمی ترین «۱۸۱۰م» پوهنتونهای اروپا در قلب اروپا بود. رابرت گفت که هر چند ایالات متحده امریکا یک کشور نو تأسیس است معهدا امریکا در تناسب جرمنی پوهنتونهای قدیمی زیاد تری دارد مثلاً پوهنتون هاورد. چنین می نمود که رابرت در پوهنتون به رتبه پوهندوی بود که در اجتماعیات، اقتصاد و تاریخ اروپا تخصص داشت. وی با شوق و اشتیاق زایدالوصفی در مورد یکی از نظریات عمده خود پیرامون رابطه پوهنتونها، مکاتب تحصیلات عالی و رشد و بلوغ سیاسی- اجتماعی ملت های اروپایی سخن گفت. رابرت از میان جیب کرتی خود یک کتابچه یادداشت را بیرون کرده و با تردید و دو دلی به ترجمه آن پرداخت. رابرت گفت، «بخاطر داشته باشید که من صرف نظر شخصی خود را برایتان به این ارتباط ارائه می کنم که تأسیس تاریخی پوهنتونها چگونه یکجا دست به دست با انکشافات ملت های اروپایی به پیش رفت. انکشاف بنیاد های دیموکراتیک، اقتصاد و رشد اجتماعی این ملت ها موازی با تأسیس مؤسسات تحصیلات عالی شان بوقوع پیوسته است. شایان ذکر میدانم که در این تکامل یک تعداد فکتر

<sup>1</sup> - Wagon Lit (sleeper train)

<sup>2</sup> - Gare de l'Est

<sup>3</sup> - Je suis votre compagnon de cette cabine

<sup>4</sup> - Robert Menninger

<sup>5</sup> - Bavarian : در آلمانی بایرن Bayern تلفظ میشود که در بین شانزده ایالت جرمنی جنوبی ترین ایالت آن محسوب میشود و مرکز آن شهر مونیخ است، این ایالت از جنوب همسایه اتریش و از شرق با چکوسلواکیا هم سرحد است.

<sup>6</sup> - mon amie

های دیگر نیز دخیل بوده اند هرچند که این فکتور ها به اندازه آموزش و کسب تحصیل آنقدر مهم نبودند ولی طبعاً نقش خود را داشته اند مثلاً، جنگ های یکصد و سی ساله، باز سازی یا ریفورم های که به ابتکار مارتین لوتر<sup>7</sup> به میان آمدند، درهم شکستن سیطره «هژمونی» قدرت پاپ، جغرافیه، اقلیم و منابع طبیعی. به گونه مثال، انگلستان دو پوهنتون نهایت عالی داشت مثل آکسفورد «۱۶۷۱م» و کامبرج «۱۲۰۹م» که به استثنای فرانسه در میان تمام ملتهای اروپایی زمینه ایجاد یک ملت متحد<sup>8</sup> بنام سلطنت متحده<sup>9</sup> را فراهم ساخت، و فرانسه در سال ۱۱۷۰م با تأسیس پوهنتون پاریس و هسپانیه در سال ۱۲۱۲م با تأسیس پوهنتون پالنسیا<sup>10</sup> قبل از انگلستان به سلطنت های متحده مبدل شده بودند. ولی ایتالیا که قدیمی ترین پوهنتون های خود را داشت مثل پوهنتون بولونیا<sup>11</sup> که در سال ۱۰۸۸م تأسیس شد و از «۱۲۲۲-۱۳۴۳م» پوهنتونهای مختلف را در پادوا<sup>12</sup>، ناپلس<sup>13</sup>، سیینا<sup>14</sup>، روم، پروجا<sup>15</sup>، فلورانس، کمرینو<sup>16</sup> و پیزه تأسیس کرد ولی صرف در قرن نهم متحده شد و آنهم بعلت دخالت در جنگهای فراوان به دستور پاپ های اعظم با امیر نشینها و دولت - شهر ها و شهرهای تجارتي که بین خود شان بوقوع پیوست و مهمتر از همه اینکه این شبه جزیره خود معروض به جنگهای نیابتی امپراتوری مقدس رومی «آستریا»<sup>17</sup> و فرانسه شده بود. ایتالیا شخصیت های نهایت بزرگ تاریخی خود را داشت مانند پترارک<sup>18</sup> با شعر «میای ایتالیا»<sup>19</sup>، دانتی الگیری<sup>20</sup> در شعر «کمیدی الهی» زبان ایتالی را متحد و یکنواخت ساخت و ماکیاولی<sup>21</sup>

<sup>7</sup> - Martin Luther : نوامبر ۱۴۸۳ - فبروری ۱۵۴۶ : حقوقدان، کشیش متجدد و مترجم/نجیل به زبان آلمانی و یک اصلاح طلب مذهبی بود. او یکی از تأثیرگذارترین شخصیت ها در تاریخ دین عیسوی و از رهبران نهضت اصلاحات پروتستان به شمار می رود. در ۳۱ اکتوبر ۱۵۱۷، مارتین لوتر تحت تأثیر اندیشه های اراسموس و انسان گرایان، اعتراض نامه ۹۵ ماده ای خود را به سر دروازه کلیسای همه قدیسین ویتنبرگ آویخت و پاپ و همچنین آلبر شاروال براندنبورگ را در فروش بهشت و بخشش گناهان شدیداً محکوم کرد. لوتر بنیاد مذهب جدید را بر خواست و تقدیر الهی گذاشت و مریدان خود را از هر واسطه یا تلاش برای دگرگون کردن سرنوشت خویش بر حذر داشت. قبر او در شهر ویتنبرگ است. مارتین لوتر در اواخر عمر به شدت ضد یهود شد و در نوشته های خود توصیه کرد که خانه های یهودیان باید نابود شوند، کنیسه های آنان باید آتش زده شوند، اموال آنان ضبط و آزادیشان سلب گردد. این نوشته های لوتر باعث شده است که امروز او شخصیت بسیار بحث برانگیزی باشد.

<sup>8</sup> - united nation

<sup>9</sup> - United Kingdom

<sup>10</sup> - Palencia

<sup>11</sup> - Bologna

<sup>12</sup> - Padua

<sup>13</sup> - Naples

<sup>14</sup> - Siena

<sup>15</sup> - Perigua

<sup>16</sup> - Camerino

<sup>17</sup> - Holy Roman Empire (Austria)

<sup>18</sup> - Francesco Petrarca : در ایتالی فرانسکو پترارکا متولد ۲۰ جولای سال ۱۳۰۴م و در ۱۹ جولای سال ۱۳۷۴م فوت کرده است. دانشور، اندیشمند، انسان شناس، نویسنده، شاعر، مؤرخ و هومانست ایتالیویست که به عنوان اولین شاعر مدرن و از متقدمان هومانیزم است و حتی او را پدر هومانیزم نامیده اند. وی نقش مهمی در انکشاف زبان ایتالیوی بعنوان زبان ادبی داشته است. نویسندگان بزرگ انگلیس مانند شکسپیر و ادموند سنسر از وی خیلی الهام گرفته اند. در سال ۱۳۴۱م سنای روم به وی لقب ملک الشعرا را اعطاء کرد. پترارک در نثر و نظم استاد بود و باعث اعتبار زبان لاتین شد. پترارک بود که با زحمت فراوان آثار نویسندگان و اندیشمندان قدیم از جمله سیسرون را جمع آوری کرد. شروع عصر رنسانس در اواخر قرن چهاردهم میلادی موجب توسعه اقتصادی، سیاسی و پیشرفت فرهنگی زیادی در ایتالیا شد و از این زمان بود که کتابهای صرف و نحو ایتالیایی تألیف شد و در کنار ترقی زبان ایتالیایی، از رونق زبان لاتین کاسته شد. فرانسکو پترارکا معروف به پترارک یکی از مشهورترین شاعران و نویسندگان این دوره است که به زبان لاتین و ایتالیایی آثار مهمی تألیف کرده است. - م

<sup>19</sup> - Petrarch's 'Italia Mia

<sup>20</sup> - Dante Alighieri : شاعر ایتالیوی دانتی دگلی الگیری Durante degli Alighieri که در ایتالیوی دانتی Dante خوانده میشود در سال ۱۲۶۵م در فلورانس متولد شد و در ۱۳۲۱م درگذشته است و در سیاست زادگاه خود عاملی مؤثر بود. نوشته های دانتی در ادبیات ایتالیا و سراسر اروپا مؤثر افتاده است. دانتی در دوران زندگی خود دست به انتشار کتابهای متعددی زد که

در کتاب «شهریار/ شهزاده» خود در صدد دریافت رهبریت که ایتالیا را با هم متحد سازد. حال اجازه بدهید که در بارهٔ جرمنی با شما صحبت کنم. شاید شما بدانید که کشوری بنام جرمنی وجود نداشت، تنها تعداد بیشمار دولت - شهر های جرمانیک، امیر نشین ها و در بعضی جا ها حاکمیت دینی روحانیون مسلط بود. در سال ۱۸۰۰م بود که شمار این دولت - شهر ها به قریب سه صد دولت - شهر پائین آورده شد. متعاقب جنگهای ناپلیون مرز بوم سیاسی - اجتماعی اروپا عمیقاً بوسیلهٔ خون و شور و شوق انقلابی بدون آنکه مسیر و جهت معینی را ببیماید شخم زده شد. یک چهرهٔ تاریخی آمد و دیگری را به خاک یکسان کرد، دیگری آمد و بعد از سالیان طولانی صلح و جنگ توازن نسبی قواء را بمیان آورد. شهزاده مترنیک<sup>22</sup>، وزیر امور خارجهٔ اتریش وزرای امور خارجه و یکتعداد سلاطین کشور های اروپایی را در ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵م در اجتماع ویانا جمع کرد. در کنفرانس یون جرمن ایجاد و سلطنت های پروشیا<sup>23</sup>، بواریا<sup>24</sup>، سکسونی<sup>25</sup>، و ورتمبرگ<sup>26</sup> به رسمیت شناخته شدند. در این میان نکتهٔ جالبی که بوقوع پیوست قادر شدن اجتماع ویانا به آفریدن یک اندیشهٔ کاملاً نوین یعنی ایجاد یک «دولت» قانوناً «بیطرف» به شرطی بود که بیطرفی آن باید به سطح جهان برسمیت شناخته میشد و باید تخطی ناپذیر و از تجاوز هر دولت دیگر در امان می بود. از اینکه بالای سویسزرنلند در اول فرانسه، بعد اتریش و بعد روسیه تجاوز کرده بود پس بیطرفی آن یگانه راه حل نسبت به رویداد این معمای جغرافیوی که مستقیماً در قلب اروپا موقعیت داشت، پنداشته میشد. منطق حل این چیستان در آن بود که سویسزرنلند تقدیم شونده به اروپا باید کشوری باشد که تمامی قوتها باید تخطی ناپذیری آنرا از طریق امضاء های شان در اجتماع ویانا به رسمیت می شناختند و آنرا تضمین میکردند. متأسفانه اندیشهٔ «بیطرفی مشروع» ترس پوتنسیل یا امکان سرایت به دیگر کشور ها را نیز در پی داشت که سرانجام منتهی به «صلح جهانی» میشد، بنابر همین ملحوظ بود که این اندیشه بوسیلهٔ قدرتهای بزرگ بعلتی سرکوب شد که پیروزی و تطبیق آن میتوانست درب استیلا و کشور گشایی را به روی آنها ابد ببندد. اگر از تسلط یا هژمونی جلوگیری بعمل می آمد شاید جهان یک شانسی میداشت.

«رایخ دوم»<sup>27</sup>، یا امپراتوری جرمنی دولت - ملت<sup>28</sup> تاریخی ای بود که در سال ۱۸۷۱م با تلاشهای سرسختانه و پایدار چانسلر پروسی<sup>29</sup> بیسمارک<sup>30</sup> پا به عرصهٔ وجود نهاد و بیسمارک کسی بود که اولین دولت رفاهی اروپایی

معروف ترین آن ها «کمیدی الهی»، «زندگانی نو»، «ضیافت»، «سلطنت»، و «آهنگ ها» است. کتاب «کمیدی الهی» در سه بخش نگاشته شده است: دوزخ، برزخ و بهشت. - م

<sup>21</sup> - Machiavelli ماکیاولی نام مکملش نیکولو دی برناردو دی ماکیاولی Niccolò di Bernardo dei Machiavelli است در ۱۴۶۹م در فلورانس ایتالیا چشم به جهان گشوده و در جون ۱۵۲۷م فوت کرده است، وی فیلسوف سیاسی، شاعر، آهنگساز و نماینده نویسنده مشهور ایتالیوی است. ماکیاولی کتاب دلچسپ شهزاده را نوشته که خیلی دلچسپ است یکی از نمونه های متن همین کتاب تقدیم میگردد: داشتن صفات خوب چندان مهم نیست. مهم این است که پادشاه فن تظاهر به داشتن این صفات را خوب بلد باشد. حتی از این هم فراتر می روم و می گویم که اگر او حقیقتاً دارای صفات نیک باشد و به آنها عمل کند به ضررش تمام خواهد شد در حالی که تظاهر به داشتن این گونه صفات نیک برایش سود آور است. مثلاً خیلی خوب است که انسان دلسوز، وفادار، باعاطفه، معتقد به مذهب و درستکار جلوه کند و باطناً هم چنین باشد. اما فکر انسان همیشه باید طوری معقول و مخیر بماند که اگر روزی بکار بردن عکس این صفات لازم شد به راحتی بتواند از خوی انسانی به خوی حیوانی برگردد و بی رحم و بی عاطفه و بی وفا و بی عقیده و نادرست باشد. - م

<sup>22</sup> - Prince Metternich: نام مکملش کلمنز لوتر و نترل فن مترنیک به آلمانی Klemens Wenzel von Metternich متولد ۱۷۷۳م که در ۱۸۵۹م فوت کرده سیاستمدار اتریشی بود. -

<sup>23</sup> - Prussia

<sup>24</sup> - Bavaria

<sup>25</sup> - Saxony

<sup>26</sup> - Württemberg

<sup>27</sup> - The Second Reich

<sup>28</sup> - Imperial Germany

<sup>29</sup> - Prussian: پروسی یا در آلمانی پروسیس که پروسیا Prussia نامیده شده است در آغاز منطقهٔ سکونت قوم بالتی غربی به نام پروسیا بود. بعدها یکی از کشورهای شوالیه های آلمانی شد و از قرن ۱۶، توسط یک دوک نشین از خانوادهٔ هوهن تسولرن، که در ابتداء تحت سلطهٔ فنودالی پولند و بعد سویدن بود، اداره میشد. در سال ۱۷۰۱م یک سلطنت مستقل تشکیل داد و میان سالهای ۱۸۷۱-۱۹۴۵ م به یکی از ایالتهای امپراتوری آلمان مبدل شد. پروسی در آغاز منطقه کوچکی بود که شامل شمال پولند، ولایت کالینینگراد روسیه و قسمت هایی از لیتوانیای امروزی می شد و بعد ها به ایالات پروسی شرقی و پروسی غربی در امپراتوری آلمان تقسیم شد. مردمان بومی آن را پروسیها تشکیل می دادند، ولی بعدها آلمانیان بدانجا مهاجرت کردند. از سال ۱۴۶۶م میلادی این مناطق بین پادشاه پولند و دوک نشین هوهن تسولرن پروسی تقسیم شده بود. در قرن ۱۸ میلادی نام پروسی برای تمام مناطق تحت حکومت هوهن تسولرنها استفاده می شد و حتی برای آنهایی نیز اطلاق شد که جزء امپراتوری مقدس روم بودند. بعد از سال ۱۸۶۶م دامنهٔ وسعت این پادشاهی تقریباً به تمام مساحت آلمان شمالی می رسید و به این ترتیب حدود دو سوم

را اساسگذاری کرد. به باور من جامعهٔ جرمنی بدون مدرنیزه کردن آن برتری فوق العاده فزاینده در انکشاف صنعتی و اقتصادی در بطن خود داشت. نخبه گان کهنسال روستایی در کنترل شدید اردو باقی ماندند و خدمات دیپلوماتیک و عرصهٔ ملکی در مبارزه و کارزار کپیالیست نوظهور، بورژوازی و مدرن ساختن جامعه باقی ماندند. سنت گرایبی مرتجع در جرمنی نه تنها بر درجه بندی یا هیرارشی سیاسی قدرت تسلط داشتند بلکه ذهنیت و روابط طبقاتی جامعه را نیز تحت الشعاع خود قرار داده بود. طی قرن نهم پنج میلیون تن از جرمنان به ایالات متحده آمریکا رفتند. به عقیده من تا اینجا شما بخش اعظم لکچر های پوهنتونی مرا شنیدید بنابراین در همین جا مناسب میدانم که صحبتیم را بس کنم.» رابرت دستمال جیبی خود را کشید و عرق جبین و گردن خود را پاک کرده و بطرف مستراح رفت. ما حتی متوجه نه شدیم که نه تنها چای صبح خود را بلکه نان چاشت را هم صرف کرده بودیم.

در طول تمام روز و در امتداد شام همانروز ما هر دو بحث خود را پیرامون مقایسهٔ جوامع امریکائی و جرمنی دوام دادیم. در جریان صحبت ها که رابرت بر کوچ و یا بر چوکی نان خوری کابین حامل ما آسوده تکیه زده بود بیشتر و بیشتر پروفیسور بودن خود را ثابت ساخته میرفت. وی می گفت، « دوست امریکائی عزیزم، از مجلس شما به تناسب پروفیسور های پوهنتونم و محصلین فارغ شدهٔ خود لذت می برم و آنهم بخاطری که شما تشنهٔ علم هستید، علمیتی که ادراک شما را در پدیده های تاریخی سیاسی - اجتماعی افزایش داده و در توسعهٔ بصیرت و آگاهی تان در رابطه با گذشته و زمان موجود که آنرا هدف عمدهٔ تحصیلات عالی می شمارم کمک می کند. به باور من هدف اکثریت سوالهای شما در ذات و جوهر خود دانستن ظهور اروپا از عصر تاریک<sup>31</sup> الی امروز "عصر خرد" و یا به قول معروف "عصر روشنگری" «۱۶۵۰ - ۱۸۰۰م» نهفته است. به عقیده من گذار اروپا از "عصر تاریک" یا عصر "قرون وسطی" به عصر موجودهٔ ساینس و خرد با دو تحول یا باز سازی آغاز شده است یکی در جرمنی مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶م) با اعلان اعتراض نامهٔ ۹۵ فقره ای خود بر پاپ و روحانیت آن عصر تاخت که بخشش جزای اعدام را از طریق اعتراف به گناه، بخشش گناه با توبه و پرداخت کفاره و فروش تکت رفتن به بهشت را در صدر کار خود قرار داده بودند. شورای وورم<sup>32</sup> او را تکفیر کرد ولی فریدریک<sup>33</sup>

امپراتوری آلمان را در بر می گرفت. پایتخت و مرکز حکومت آن با گذشت زمان کالینینگراد، برلین و پتسدام بود. پروس هم از لحاظ مساحت و هم از لحاظ اقتصادی، اصلی ترین کشور (ایالت) امپراتوری آلمان به حساب می آمد. پادشاه پروس همزمان نیز امپراتور آلمان بود و صدر اعظم پروس هم همزمان صدراعظم آلمان. البته این صدراعظم، ضرور و حتمی نبود یک پروسی باشد. از سال ۱۸۷۱م امپراتوری آلمان اعلام وجود کرد و بعد از ویلهلم اول، به ترتیب، فریدریش سوم سال ۱۸۸۸ م تنها برای ۱۰۰ روز و سپس ویلهلم دوم در همین سال، پادشاه پروس و امپراتور آلمان شدند. سیاست پروس و امپراتوری هم به این ترتیب، تا انقلاب نوامبر و سقوط امپراتوری آلمان در سال ۱۹۱۸، به یکدیگر گره خورده بود. بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی اول و منع شدن ویلهلم دوم از امپراتوری آلمان و پادشاهی پروس، ایالت آزاد (خودمختار) پروس نیز اعلام موجودیت کرد. با قدرت گرفتن نازی ها در آلمان، هرمان گورینگ از طرف هیتلر، صدر اعظم پروس شد. هیتلر به این ترتیب می خواست، خود مختاری حاکم بر آلمان، در پروس و سایر ایالت ها را لغو کند و حکومت متمرکز که از برلین فرمانروایی می شد، تشکیل دهد. پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان بین نیروهای متفقین، نام پروس از جغرافیای آلمان و جهان حذف می شود. شورای کنترل متفقین به این ترتیب بر طبق قانون ۴۶، ۲۵ فیبروری ۱۹۴۵م خواهان پایان موجودیت ایالت پروس شد، چرا که پروس در این دیدگاه، به عنوان مسئول اصلی جنگ های جهانی (هم اول و هم دوم) شناخته شد، بدون اینکه در نظر گرفته شود که حد اقل ریشه های نازیسم در خارج پروس شکل گرفته اند، و قلب دیموکراسی خواهی تمام آلمان، بارها در این منطقه تبیده است. - م

30 - Bismarck: اتو ادوارد لئو پولد فون بیسمارک Otto Eduard Leopold, Prince of Bismarck, Duke of Lauenburg : اپریل ۱۸۱۵ - ۳۰ جولای ۱۸۹۸م. زمام دار بزرگ دولت پروس، دوک لاونبورگ و اولین صدراعظم در تاریخ آلمان بود. بیسمارک در تاریخ معاصر به «صدر اعظم آهنین» شهرت کسب کرده است. بیسمارک معتقد بود که « هر دولتی تلاش می کند تا صرفاً بر اساس منافع خودش عمل کند، هر چند که ممکن است ظاهراً به اعمالشان مشروعیت بدهند اما واقعیت این است که تمام کشورهای دنیا فقط به دنبال کسب منفعت خود شان هستند. ... تنها اصل سیاسی صحیح، سیاست حفظ منافع ملی است و تنها از این راه می توان قدرتمند شد... با سیاست های احساسی و بچه بازی های مسخره نمی توان راه به جایی برد... کسی به خاطر قدرشناسی و اعتماد، به نفع کشوری دیگر وارد نبرد نمی شود، فقط ترس از قدرت است که سبب می شود تا دیگران به راه ما بیایند؛ به شرطی که بتوانیم از این ترس محتاطانه و ماهرانه استفاده کنیم ... سیاست هنر ممکن کردن است ... سیاست علم نسبی است» - م

31 - dark ages: عصر تاریک : بخش اول قرون وسطی حدود ۴۷۶ تا ۱۰۰۰ میلادی که بنام دوران عقب روی اروپا نیز گفته میشود. م

32 - Diet of Worm: وورمز نام یک محلیست قریب فرانکفورت که زمانی مرکز سلطنت بورگندیها بود. دیت Diet دلالت بر مجلس مشاوریت امپراتور و قانونگذار در امپراتوری روم مقدس. - م

رئیس مجمع انتخاباتی سکسونی از وی به دفاع برخاست. در پهلوی نشر و تکثیر مداوم مقالاتش بزبان محلی مارتین لوتر برای بار نخست انجیل را بزبان جرمنی ترجمه کرد، و این مصادف با زمانی بود که مطبوعه نشر و چاپ بوسیله جوهانز گتنبگ<sup>34</sup> حدود ۱۵۱۷م تازه اختراع شده بود، بنابراین انتشار معلومات و دانش مثل آتش یاغی در سرتا سر اروپا گسترش یافت. با اصلاح و بازسازی پروتستانت، سؤ استفاده مذهبی پاپ و روحانیت از زندگی و افکار مردم رو به نا پدید شدن نهاد.

ریفارماسیون یا باز سازی دوم در انگلستان آغاز شد که مثل ریفارماسیون امپراتوری مقدس اروپایی نبود، در واقع نوع عصیان و سرپیچی کلیسایی و عقیدتی بود، و ناشی از جاه طلبی های شخصی پادشاه انگلیس هنری هشتم الغای ازدواج اولش بخاطر نه زائیدن وارث بخاندان سلطنتی تودور بود تا بالای انگلستان ابدالابد سلطنت کند. هنری هشتم هشت زن خود را یکی پی دیگر سر می بُرد و اساسی را به میان میآورد که سلطان، در عین حالی که اولین فرد رئیس کشور است رئیس کلیسا نیز می باشد. هر دو ریفرم متذکره منجر به جنگهای فرقه گرایانه یا سیکتاریستی «جنگهای صد ساله "۱۳۳۷ - ۱۴۵۳م جنگ سلاطین"» و «جنگهای سی ساله "۱۶۱۸ - ۱۶۴۸م جنگ مذهبی"» میشود و در این میان یک بر سوم نفوس جرمنی به قتل میرسد، شگفت انگیز آنکه علی الرغم این همه خونریزها، این جنگها درب های مدارا و دیگر اندیش پذیری را به روی فرقه های مختلف مذهب عیسوی باز می کند. مذهب که انگیزه خونریزی را به میان آورده بود، بالای همچنان یک خدواند بی رحم، پر کینه و انتقامجو، ناباوری را به میان آورد. بطور مثال، باروخ اسپینوزا<sup>35</sup> «۱۶۳۲ - ۱۶۷۷م» هالندی که در اصل یک یهودی الاصل سفاردی<sup>36</sup> پرتگال بود اساسات ادیان یهودی و عیسوی را با «عصر خرد» جاری مورد سؤال قرار داده که در تضعیف اقتدار مذهبی در اروپا کمک کرد. سائر علما و دانشمندان بزرگ در تضعیف نیروی پاپ و روحانیت و هم کم زور ساختن استبداد و خودکامگی سلاطین و شهزادگان سهم گرفتند. به باور من ملتها و بصورت عام مردم گهگاهی به اندیشه های بزرگ و تهور آمیزی نیاز دارند تا آنها را از اسارت آنعه مراسم عبادات، شعائر و مناسک و تشریفات آئینی ای که قوانین الهی لزوماً خواستار آن نیستند نجات دهند. اسپینوزا بصورت واضح و مختصر می گوید که ششصدو سیزده دستور العمل یاد شده در تورات هیچ ربطی به سعادت و تقوا ندارد. من طی لکچر های خویش سعی میکنم پیرامون سهم این شخصیت های «عصر روشنگری» با شاگردانم صحبت کنم تا آنها بدانند که کلتور، مدنیت، سیاست و سیستمهای عقیدتی چگونه در طی مراحل تاریخی تکامل یافته اند. میخواهم سهم چند تن از این مردان سترگ را در این جا ذکر کنم تا دگرگونی و تغییر شکل پذیری جریانات تاریخی را برایتان وانمود سازم. یوهان سبستیان باخ<sup>37</sup> «۱۶۸۵ - ۱۷۵۰ م جرمن» موسیقان و کمپوزر بزرگ از طریق موسیقی

<sup>33</sup> Friedrich - فریدریک سوم Frederick III و یا فریدریک دانا Frederick the Wise جنوری ۱۴۶۳ - می ۱۵۲۵م رئیس مجمع انتخابی سکسونی بود. وی یکی از مدافعین سرسخت مارتین لوتر و اصلاح پروتستانت بود - م

<sup>34</sup> Johannes Gutenberg - م

<sup>35</sup> Baruch Spinoza - باروخ اسپینوزا و بعدها بندیتو دی اسپینوزا Benedito de Espinosa فیلسوف مشهور هالندی است. وی یکی از بزرگترین خردگرایان فلسفه قرن هفدهم و زمینه ساز ظهور نقد مذهبی و همچنین عصر روشنگری در قرن هجدهم به شمار میرود. اسپینوزا به واسطه نگارش مهمترین اثرش، اخلاقیات، که پس از مرگ او به چاپ رسید و در آن دوگانه انگاری دکارتی را به چلنج می کشد، یکی از مهمترین فیلسوفان تاریخ فلسفه غرب به شمار می رود. او در طول زندگی، جایزه ها، افتخارات و تدریس در مکان های صاحب نام را رد کرد، و سهم ارث خانوادگی اش را به خواهرش بخشید. فیلسوف و مورخ نامدار گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، درباره فیلسوف هم عصر خود نوشت: «شما یا پیرو اسپینوزا هستید، و یا اساساً فیلسوف نیستید.» هم چنین دستاورد های فلسفی و شخصیت اخلاقی اسپینوزا زمینه ساز آن شد تا ژیل دلوز، او را «شاهزاده فلسفه» بنامد. - م

<sup>36</sup> Sephardic - به یهودیانی گفته می شود که نسل آنها به جامعه یهودی بومی شبه جزیره ایبری در ابتدای هزاره دوم میلادی می رسد. آنها با شروع تفتیش عقاید یا انگیزاسیون در اسپانیا از این منطقه تبعید شدند. خود اصطلاح سفاراد در زبان عبری امروزی معنای هسپانیا را می دهد، اگرچه در تورات نام مکانی است مجهول. بسیاری از یهودیان سفاردی اواخر قرن پانزدهم میلادی در پرتگال کشته شدند یا به اجبار مذهب شان را به مسیحیت تغییر دادند و یا مجبور به ترک کشور شدند. بعضی از آنها که به دیگر بخش های اروپا یا امریکا مهاجرت کردند در جوامع جدید شان همچنان به گو نه ای از زبان پرتگالی صحبت می کردند. جامعه یهودیان پرتگال که زمانی به دهها هزار نفر بالغ می شد به ۱۰۰۰ نفر کاهش یافته است که بیشتر آنها یهودیان موسوم به اشکنازی با ریشه های اروپای شرقی هستند. - م

<sup>37</sup> Johann Sebastian Bach - م

دگرگون نه شدنی و تکرار نه شدنی خود پیام "عشق عیسی" را مطهر کرد. فرانسیس بیکن<sup>38</sup> «۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ م انگلیس» کسیکه منطق استقرایی را ارائه کرد و آن رسیدن به نتیجه گیری و برداشت عمومی از طریق مشاهده و ادراک است. رنی دکارت<sup>39</sup> «۱۵۹۶ - ۱۶۵۰ م» که استدلال استنتاجی را بمیان آورد، در این استدلال منطق و ریاضیات بخاطر حل یک مشکل بکار میرود. دکارت با جمله «می اندیشم، پس هستم» شهرت دارد. دنیس دیدرو<sup>40</sup> «۱۷۱۳ - ۱۷۴۸ م» انسایکلوپیدیای سی و پنج جلدی وی مجمع اللغات تمام علوم، صنایع و هنرهای عصر اوست. بنجامین «بنیامین» فرانکلین<sup>41</sup> «۱۷۰۶ - ۱۷۹۰ م» که شما وی را بهتر از من می شناسید، بزرگترین ساینسدان امریکائی، کسیکه در کمیته تنظیم اعلامیه استقلال و قانون اساسی امریکا شرکت کرده بود. یوهان ولفگنگ فون گوته<sup>42</sup> «۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م جرمن» افسانه فوست<sup>43</sup> او در دو بخش نقطه عطف ادبیات کلاسیک غرب شد و جنبش رومانیتیک را دو باره جان داد. دیوید هیوم<sup>44</sup> «۱۷۱۱ - ۱۷۷۶ سکاتلندی» پیرامون آوردن جنبش شکاکیت به اروپا نقش اساسی داشت و این سوال را طرح کرد که چرا خدای کامل، یک دنیای ناکامل را خلق کرده است و نشان داد که احساسات انسانی گاه ناگهانی جایز الخطاست و روی همین دلیل است که مشاهدات و حقایق قابل اعتماد نیستند. هیوم خردگرایی روشنگری را تغییر جهت داده و راه را بسوی ریاچیز باز نمود. توماس جفرسن «۱۷۴۳ - ۱۸۲۶ م»، وقتیکه میدانید که پیرو بزرگ او هم هستید، پس از شما میخواهم که در باره بزرگی او هم توضیح دهید. "تا اندازه گیج و مبهوت شدم، بخاطریکه خود را در دریاچه عمیق تاریخ اروپا راه گم کرده بودم. بعد خود را جمع و جور کرده و از داخل جیب زیربغلی خود یادداشت های خود را که در آن گفتار، اظهاریه ها و حوادث مهم تاریخی را درج میکردم کشیدم. از خواندن مقدمه اعلامیه استقلال آغاز کردم :

«آنگاه که در گذار رخداد های انسانی مردمی نا گزیر می شوند رشته های سیاسی ای را که آن ها را با مردمی دیگر پیوند داده است بگسلند و برای خود در میان قدرت های روی زمین جایگاهی جداگانه و برابر بیابند که قوانین طبیعت و خدای طبیعت آن ها را سزاوار آن دانسته است، احترام شایسته به افکار عمومی بشریت ایجاب می کند که آن ها، علی را که آن ها را به جدایی و می دارد اعلام کنند.

<sup>38</sup> Francis Bacon: فیلسوف، سیاستمدار، دانشمند، حقوقدان و نویسنده انگلیسی بود. بسیاری وی را محور اصلی تحول فکری در قرون وسطی می دانند تا جایی که او را از بانیان انقلاب علمی می شمارند و پایان سلطه کلیسا بر تفکر را به اندیشه های او نسبت می دهند. فرانسیس بیکن معتقد بود که «علم بر انسان و جهان تسلط دارد» و «بر طبیعت نمی توان مسلط گشت مگر آنکه از قوانین آن آگاهی یابیم» و در رد اندیشه کلیسا چنین عنوان کرد که «اگر انسان ذهن خود را معطوف به ماده کند در حدود آن کار می کند و از حدود ماده تجاوز نمی نماید». وی معتقد بود که ادراک ما از حقیقت تنها در همان حدی است که مشاهدات ما اجازه می دهد و «خارج از حیطه مشاهدات» نه تنها نمی توانیم چیزی بدانیم، شاید اصولاً شایسته دانستن آن نباشیم. از نظر او ذهن مسئول یافتن روابط در ماده به وسیله مشاهده و تجربه است و میان علم و عمل و مشاهده فرقی نیست. راهی که وی برای رسیدن به بصیرت و ادراک بهتر از جهان پیرامون پیشنهاد می کند چنین است: «با کسب دانش طبقه بندی ماده بر اساس ارزش و اعتبار آن، ذهن خود را از تزویر دور دار» و برای رسیدن به این ادراک باید ذهن را از بت هایی که آن را احاطه کرده اند رها سازیم. -

<sup>39</sup> René Descartes: ریاضی دان و فیلسوف فرانسوی. دکارت در آغاز جوانی بسیار دلبسته ریاضیات بود. این به آن خاطر بود که می دید ریاضیات دارای نظام کاملاً یقینی است. در حالی که سایر رشته های علمی و مخصوصاً فلسفه این گونه نیست. فکر او بیشتر از هر چیزی متوجه فلسفه بود، زیرا فلسفه را بنیاد معرفت بشری می دانست و اگر فلسفه به یقین نمی رسید، به هیچ دانشی نمی شد اعتماد کرد. در آن زمان بسیاری از اندیشمندان به شکاکیت مطلق فلسفی گرویده بودند و می گفتند: در هیچ موضوعی نمی توان به یقین رسید. دکارت این امر را قبول نداشت و می خواست به هر صورتی که شده، یقین را در فلسفه و دانش داخل کند. به همین خاطر به این فکر افتاد تا فلسفه و تمام دانش های انسانی را به روشی خاص با هم درآمیزد و طوری آن را بنا کند که مانند ریاضیات کاملاً یقینی باشد. -

<sup>40</sup> Diderot Denis: فرانسوی. نویسنده و فیلسوف عصر روشنگری. -

<sup>41</sup> Benjamin Franklin

<sup>42</sup> Johann Wolfgang von Goethe: شاعر، ادیب، نویسنده، نقاش، محقق، انسان شناس، فیلسوف و سیاستمدار آلمانی بود. او یکی از کلیدهای اصلی ادبیات آلمانی و جنبش وایمار کلاسیک و همچنین رمانتیسم به شمار میرود. وی یکی از مردان بزرگ فرهنگی قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا و یکی از افراد برجسته ادبیات جهان محسوب میشود. گوته آلمانی، شکسپیر انگلیسی، هومر یونانی، و دانته ایتالیایی را چهار رکن ادبیات اروپا می دانند. -

<sup>43</sup> Faust: فوست شخصیت اصلی یک افسانه آلمانی است. او انسانی موفق با تحصیلات عالی ولی ناراضی از زندگی است که روحش را با دانش نامحدود و لذات دنیوی در معامله ای با شیطان معاوضه می کند. این افسانه منشأ آثار ادبی، داستانی، سینمایی و موسیقایی بسیاری شده است، کلمه فوست در آلمانی معیاری مشت معنی می دهد. -

<sup>44</sup> David Hume

ما این حقایق را بدیهی می‌انگاریم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب ناشدنی معینی به آن‌ها اعطاء کرده است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آن‌هاست. و اینکه برای تضمین این حقوق، حکومت‌هایی در میان انسان‌ها برپا می‌شوند که اختیارات بحق خود را از رضایت حکومت‌شوندگان کسب می‌کنند. و اینکه هرگاه هر شکلی از حکومت پایمال‌کننده این هدف‌ها شود، حق مردم است که آن‌ها را تغییر دهند یا براندازند و حکومت تازه‌ای برپا دارند و بنیان آن را بر چنان اصولی بگذارند و قوای آن را به چنان صورتی سازمان دهند که بیشتر از همه به نظرشان محتمل می‌رسد که به امنیت و سعادت‌شان بینجامد. البته دوراندیشی حکم می‌کند که حکومت‌هایی که مدت‌هاست استقرار یافته‌اند به دلایل جزئی و زودگذر تغییر داده نشوند؛ و از همین رو تمام تجربیات نشان داده است که انسان‌ها بیشتر راغب‌اند، هرگاه بدی‌ها تحمل‌پذیر اند، آن‌ها را تحمل‌کنند تا اینکه با برانداختن آشکالی که به آن‌ها خو گرفته‌اند وضع خود را اصلاح کنند. اما هرگاه رشته دراز سوء رفتارها و زورستانی‌ها پیوسته به همان سیاق ادامه یافت و از قصد کشاندن آن‌ها به زیر یوغ استبداد مطلقه حکایت داشت، حق آن‌ها، [بلکه] وظیفه آن‌هاست که چنین حکومتی را کنار بگذارند و برای امنیت آینده خود پاسداران تازه‌ای بگمارند. »

به خواندن خود ادامه دادم: «جفرسن کسی بود که «قانون آزادی مذاهب در ویرجینیا» را نگاشت و بوسیله اسامبله عمومی ویرجینیا به تاریخ شانزدهم جنوری سال ۱۷۸۶م منظور شد. نامبرده با کلمات مهم و پر معنی می‌فرماید:

«الف: از آنجائیکه خداوند عزوجل فکر را آزاد خلق کرده است؛ هر نوع سعی‌ای که آنرا از طریق جزای جسمانی یا ایجاد مزاحمت و یا محرومیت‌های مدنی تحت تأثیر قرار دهد تنها موجب منش‌های ریاکاری و کین‌ورزی شده و این خود انحراف از طرح مؤلف مقدس دین ماست، و اوست که مالک جسم و ذهن ماست و با این حال نباید آنرا جبراً پخش و تحمیل کرد.

ب: بگذار این اسامبله عمومی «قانونی را» تصویب کند که هیچ‌کس را نمی‌توان قهراً و به‌یکراه به التزام عملی نسبت به دین مذهبی خاصی وادار ساخت، یا به‌گرویدن به جمعیتی یا حمایت از آن یا رفتن به مکانی یا عبادتگاهی مجبور ساخت، یا به هر ترتیبی چه در موجودیت و چه در مالکیت مورد اذیت و آزار و محدودیت قرار داد، و یا از هر جهت بخاطر اعتقاد‌های دینی اش عذاب داد. برعکس هر کس در اظهار ایمان خویش و در استدلال برای حفظ باور‌های دینی خود آزاد بوده، اعتقاد‌ها و افکاری این چنین به هیچ وجه نمی‌تواند به کاهش یا بسط توانایی‌های مدنی وی منجر شده یا به هر ترتیب تأثیری بر اهلیت تمتع او بگذارد.

«جفرسن شاید یکی از بهترین نطقانی بوده است که ما تا کنون در راستای آرمان آزادی، مساوات، اعتقاد به تحصیل و در خرد انسان عادی داشته‌ایم. من نه تنها به او به مثابه مرد بسیار بزرگ امریکا، و پدر امریکا حرمت می‌گذارم، بلکه او یک ساینسدان، معمار، باغبان، تیوریسن سیاسی و یک نابغه به معنی واقعی بود. همچنان من او را بخاطر این اظهار متهورانه او می‌ستایم که گفت بود: «من در حضور خدای سوگند خورده‌ام که دشمن همیشگی هرگونه خودکامگی در اندیشه بشر باشم». وی معمار اساسی دیموکراسی امریکا بود، دیموکراسی نهایت پیشرفته‌ای که تا کنون در جهان دیده شده است.» بعد از اینکه خلاص شدم، رابرت گفت: «چه یک قرانت عالی از عالیت‌ترین آرمان انسانی، آیا وقتش نیست که به کانتین کابین خود رفته و نام شام بخوریم؟»

ادامه دارد